



فرهنگ غربی یا فرهنگ اسلامی؟

علی مهتابی

اشاره:

جهانی شدن نه تنها به شاخصه عصر ما تبدیل شده، بلکه به نظر می رسد که در سر نوشت ما نیز نقشی تعیین کننده دارد. بی تردید پیشرفت تکنولوژی و ظهور تجارت پیشرفته، پیوند میان جوامع مختلف جهان را افزایش داده و امکان انتقال سریع مردم و اطلاعات را فراهم آورده است. این مقوله در زمان ما مفهوم خاصی پیدا کرده که تا خاستگاه آن و ماهیت نظام های فکری و فلسفی و اجتماعی و اقتصادی حاکم بر مدعیان آن شناخته نشود، نمی توان درباره آن موضع درستی اتخاذ نمود و چنین شناختی مستلزم آن است که اولاً با مفهوم و واژه این پدیده و همین طور با غرب و نظام های حاکم بر آن به خصوص نظام سرمایه داری به خوبی آشنا شویم و چنین شناختی میسر نمی شود مگر آن که نظام های فکری و فلسفی خاصی که زمینه ساز مقوله جهانی شدن هستند را مورد مطالعه قرار دهیم.



مفهوم جهانی سازی

علی‌رغم متداول بودن اصطلاح جهانی شدن یا جهانی‌سازی، هنوز تعریف جامعی از آن ارائه نشده است؛ چرا که اولاً به طور دقیق زوایا و ابعاد جهانی شدن حتی برای آنانی که در فرآیند جهانی شدن قرار دارند، ملموس و روشن نیست، ثانیاً اصطلاح جهانی شدن مفهوم جدیدی است و عمری کمتر از دو دهه دارد؛ بنابراین، هنوز تحقق نیافته و هم‌چنان دستخوش تحول است.^۱ با این وصف، کوشش‌هایی برای ارائه تعاریفی از جهانی شدن، هرچند ناقص، مبهم و مشکوک صورت گرفته است. از جمله: جهانی شدن، پدیده‌ای چند بعدی است، و از این‌رو، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... را دربر می‌گیرد و با تحقق آن، مرزهای ملی از بین رفته و یا کم‌رنگ می‌شود. کشورها نقش گذشته خود را از دست می‌دهند و به‌جای قوانین داخلی، قوانین بین‌المللی بر کشورها حاکم می‌شود.^۲

فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند؛ در حوزه فنی و تکنولوژیک از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در قرن هجدهم میلادی تحولی در تکنولوژی تولید بود. انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم قرن نوزدهم رخ داد و تحولی در تکنولوژی توزیع و ارتباط ایجاد کرد. انقلاب صنعتی سوم در پایان قرن بیستم تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات به‌همراه آورده است. در حوزه اقتصاد، به‌تبع تحولات فنی مذکور، تغییرات بی‌سابقه‌ای رخ داده است؛ در جهانی شدن اقتصاد، کنترل دولت ملی بر اقتصاد ملی به‌نحو فزاینده‌ای از دست می‌رود و عناصر اصلی سیاست‌های اقتصادی و مالی ملی، جهانی می‌شوند. از لحاظ سیاسی با ظهور و گسترش اختیارات نهادهای سیاسی جهانی چون بانک جهانی، تحولات چشمگیری در حوزه محدود شدن قدرت و حاکمیت دولت‌های ملی رخ می‌نماید. به‌طور کلی در فرایند جهانی شدن، ویژگی‌های اصلی دولت ملی همانند اهمیت و نقش مرزها در معرض زوال قرار می‌گیرد. در سطح فرهنگ باید از ظهور جامعه مدنی جهانی سخن گفت. جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی بین‌المللی جزئی از این جامعه هستند و به مسایل و موضوعاتی چون رعایت حقوق بشر و آزادی‌های مدنی از جانب دولت‌های ملی نظر دارند که از حدود توانایی و دید دولت‌های ملی بسی فراتر می‌روند.^۳

تاریخچه جهانی‌سازی

زمان چندانی از کاربرد واژه جهانی شدن نمی‌گذرد؛ قدمت این واژه به سال‌های آخر دهه ۵۰ و سال‌های اولیه دهه ۶۰ میلادی می‌رسد. در ۱۳۳۸ ش (۱۹۵۹ م) مجله آکونومیست از کلمه سهمیه جهانی (globalized queta) استفاده کرد. در ۱۳۴۴ ش. (۱۹۶۵ م) "مارشال مک‌لوهان"، نام دهکده جهانی را بر کتاب «جنگ و صلح در دهکده جهانی» خود گذارد.^۴

برخی اصطلاح دهکده جهانی را سرآغازی بر شکل‌گیری اصطلاح جهانی شدن می‌دانند. برخلاف تازگی اصطلاح جهانی شدن، میل به آن، چه در تئوری،

چه در عمل، سابقه‌ای به قدمت حیات بشر دارد. گرایش به جهانی شدن، نخست در ادیان الهی بروز کرد، به‌گونه‌ای که ادیان بزرگ الهی، چون یهودیت، مسیحیت و اسلام، اندیشه جهانی‌سازی داشته‌اند و اینک نیز هریک از آن‌ها در صدند امتی یگانه و حکومتی جهانی پدید آورند. البته در این راه، جهانی‌سازی اسلامی، برترین و کامل‌ترین شکل جهانی‌سازی دینی را مطرح کرده است. مخاطبان در جهانی‌سازی اسلامی، نه عرب، نه عجم، نه مکی، نه مدنی و نه حتی مسلمانان، بلکه تمام مردم‌اند. در کنار ادیان الهی، تمدن‌ها، کشورها و انسان‌هایی نیز بوده‌اند که براساس اندیشه‌های جاه‌طلبانه، سودجویانه و توسعه‌خواهانه، میل به جهان‌گرایی داشته‌اند و حتی کوشیده‌اند به آن، در قالب جهان‌گشایی جامه عمل بپوشانند. بابلیان، ایرانیان، رومیان و... از همین تمدن‌ها، کشورها و آدم‌ها بودند که در پی نیل به حکومت بر جهان و واداشتن همگان به پیروی از ارزش‌های خود تلاش می‌کردند.^۵

مبانی فکری و فلسفی «جهانی‌سازی غربی»

مبنای اصلی جهانی‌سازی غربی، سکولاریسم است که بدون درک آن، فهم جهانی‌سازی مشکل و شاید غیرممکن باشد. از این‌رو، بخش‌هایی از این مبانی را مرور می‌کنیم.

سکولاریسم: (Secularism)

واژه سکولاریسم که از کلمه یونانی *secularis* و *seculu* مشتق شده است، امروزه به معنای دنیا، گیتی و اصطلاحاً به مفهوم دنیازدگی، دنیوی‌گرایی، لادینی، دین‌گریزی و عرفی‌گرایی است. به بیان دیگر سکولاریسم گرایشی است که به طرفداری و ترویج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش مرجعیت دین در حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... انسان می‌انجامد.

در سکولاریسم سخن از آن است که حکومت خدا جای خود را به حکومت مردم می‌دهد، رشد علوم تجربی به نفعی لزوم تدبیر و حاکمیت خدا می‌انجامد، قلمرو دین به رابطه بین انسان با خدا یا

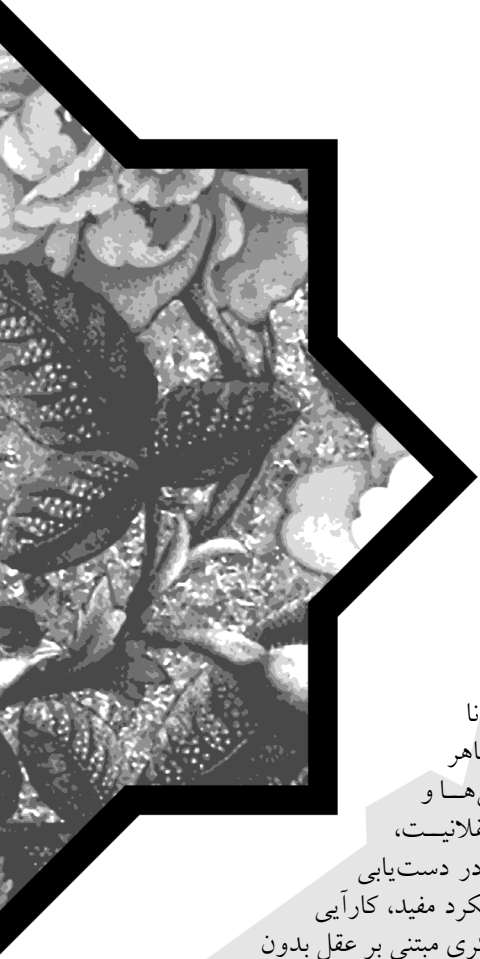
فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند.

به امری خصوصی محدود می‌شود، تمام شؤون زندگی انسانی و اجتماعی تنها به روش علمی و آزمون تجربی قابل تجزیه، تحلیل یا درک است، تجددگرایی در ستیز با همه آن‌چه که بوی سنت دارد، میسر است و در یک کلام، سکولاریسم معتقد به حذف دین و بی‌نیازی آدمی از وحی و شریعت است. به این‌سان، نگرش سکولاریستی به حذف نقش دین در تمامی حوزه‌های اجتماعی و نه تنها سیاست می‌انداشد.^۶

به علت این که اومانیزم و لیبرالیسم، دو شاخصه اصلی سکولاریسم است، به اختصار به این دو نیز می‌پردازیم:

الف. اومانیزم (Humunism)

در زبان فارسی، اومانیزم یعنی: انسان‌گرایی، انسان‌مداری، مکتب اصالت فرد، انسان‌دوستی و به تعبیر کامل‌تر انسان‌پرستی. براین



دوم - نهادینه‌سازی عقلانیت ابزاری در غرب:

در دوران پس از رنسانس و اصلاح دینی، دوره کاپیتالیسم (سرمایه‌داری غربی) انقلاب صنعتی رخ می‌نماید که بر عقلانیت به شکل غربی آن استوار است. عقلانیت غربی، متأثر از نظریه تسلیم محض در برابر دنیا است و تنها عقلانیت توانا است که با معیارهای به‌ظاهر علمی، به جداسازی ارزش‌ها و واقعیت‌ها بپردازد. این عقلانیت، خصلتی سرمایه‌داری دارد و در دست‌یابی به توسعه سرمایه‌داری، عملکرد مفید، کارآیی مؤثر، محاسبه‌پذیری و آینده‌نگری مبتنی بر عقل بدون وحی را توصیه می‌کند. تمدن غرب نیز، بر این خصایص تکیه و تأکید دارد.^{۱۲}

امروزه برای بسیاری از کشورهای توسعه نیافته جهان، نیل به توسعه غرب، به یک آرمان تبدیل شده است. جوامعی که خواهان الگوبرداری از الگوی توسعه غرب‌اند، ناچارند به ویژگی تمدن غرب که منطق شکل دهنده آن سرمایه‌داری یا عقلانیت اقتصادی است، تن دهند.

سوم - تقویت و تحکیم ارزش‌های غرب:

حرکت از جامعه صنعتی به جامعه فرا صنعتی، جهش‌هایی در فرآیند جهانی شدن است. جامعه فرا صنعتی، دوران حاکمیت مطلق فن‌آوری و دانش و سلطه فن‌سالاری است. سلطه مطلق دانش در این مقطع، نشان از پیروزی قطعی و نهایی سرمایه‌داری دارد که آن نیز، بازتاب حاکمیت بلامنزاع تفکر علمی و عقلانی بدون رنگ و بوی الهی است. در جامعه فرا صنعتی، برعکس دوران‌های قبل، فرض چنین است که قدرت سیاسی دارای طبیعتی منع‌کننده نباشد، بلکه انسان‌ها بیشتر به صورت داوطلبانه و بدون حاکمیت زور، نظم و مقررات حاکم بر جامعه را می‌پذیرند. به دیگر سخن انسان‌ها بدون آن که نهادی آن‌ها را ملزم سازد، خود به این نتیجه می‌رسند که این فعالیت عقلانی است و باید انجام گیرد. در حقیقت، مردم به خاطر منفعت و لذت شخصی و فارغ از ترس دولت به این نظم تن می‌دهند. پذیرش نظم حاکم و اجرای رفتار و کردار مناسب با آن، بر مبنای خودآگاهی متأثر از عصر

ارتباطات صورت می‌گیرد.^{۱۳}
چهارم - پایان تاریخ و آخرین انسان:
"فرانسیس فوکویاما" به سال

در سکولاریسم سخن از آن است که حکومت خدا جای خود را به حکومت مردم می‌دهد.

اساس، اومانیسم نگرش فلسفی ویژه‌ای است که انسان را محور توجه قرار داده و اصالت را تنها به رشد و شکوفایی انسان سپرده است. بنابراین می‌توان، اومانیسم را یک شیوه فکری به‌شمار آورد که انسان را بر هر چیز مقدم می‌شمارد. گرچه این نگرش، کم و بیش از بدو تاریخ بشر وجود داشته است، ولی در دوره رنسانس و به‌ویژه پس از آن، تأثیر عمیق و پرنفوذی در نظریه‌های فلسفی، دینی، اخلاقی، ... و نیز در دیدگاه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مغرب‌زمین برجای گذاشت.^۷

نتیجه این که بی‌همتایی انسان (انسان معیار حق یگانه حقیقت هستی و خالق تمام ارزش‌ها)، عقل‌گرایی، تجربه‌باوری، هسته مرکزی و کانون اصلی اومانیسم را تشکیل می‌دهد.^۸

ب. لیبرالیسم (Liberalism)

واژگان لیبرالیسم و لیبرال به ترتیب به معنای آزادی‌خواهی و آزادی‌خواه است. البته لیبرالیسم معنای وسیع‌تری دارد و آن، افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد مقدور را نیز دربر می‌گیرد. در واقع لیبرالیسم شامل همه روش‌ها، نگرش‌ها، سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی است که هدف عمده آن‌ها، فراهم آوردن آزادی بیشتر برای انسان است. از این‌رو، لیبرالیسم با هر آنچه به محدودیت آزادی منتهی شود، دشمنی می‌ورزد. به همین جهت، لیبرالیسم در آغاز، شورشی بود در مقابل به اصطلاح استبداد کلیسایی! و سپس کوششی برای محدود کردن دولت‌ها به وسیله قانون.^۹

تبیین نسبت میان غرب و جهانی شدن

جهانی شدن، برآیند تحولات چند سده گذشته در مغرب زمین است که به چهار بستر تاریخی تقسیم می‌شود:

اول - شکل‌گیری ارزش‌های جدید غرب:

از رنسانس و اصلاح مذهبی که قرون ۱۴ تا ۱۷ میلادی را درنوردید، به دوره شکل‌گیری ارزش‌های جدید تمدن غرب یاد می‌شود. رنسانس با به رسمیت شناختن فعالیت‌های فکری غیردینی و اصلاح مذهبی با قرائت دنیایی از دین، نظام اجتماعی غرب را در حوزه‌های محوری اقتصاد، سیاست و فرهنگ نظم بخشید و به تدریج و در یک بستر تاریخی چندصد ساله، جامعه‌ای جدید را در غرب پدید

ادیان بزرگ الهی، چون یهودیت، مسیحیت و اسلام، اندیشه جهانی‌سازی داشته‌اند و اینک نیز هر یک از آن‌ها در صددند امتی یگانه و حکومتی جهانی پدید آورند.

آورد که هنجارها، نهادها و ارزش‌های تازه، در درون خود داشت.^{۱۰} دگرگونی در ارزش‌های غرب، زمانی به یک واقعیت گریزناپذیر تبدیل شد که موجب گسترش حوزه نفوذ غرب به شرق و آغازگر عصر استعمار کهن گردید.

بدین‌گونه، آنان کوشیدند تأمین نیازهای متنوع ناشی از تحول در محیط ارزشی زندگی اجتماعی را نه تنها در غرب، بلکه در سراسر دنیا جستجو نمایند.^{۱۱}



امروزه برای بسیاری از کشورهای توسعه نیافته جهان، نیل به توسعه غرب، به یک آرمان تبدیل شده است. جوامعی که خواهان الگوبرداری از الگوی توسعه غرب‌اند، ناچارند به ویژگی تمدن غرب که منطق شکل دهنده آن سرمایه‌داری یا عقلانیت اقتصادی است، تن دهند.

جهانی کردن مناسبات اجتماعی هستند، خطر چندانی ندارند، آن چه بسیار خطرناک است، نوع تفکر سلطه‌جویانه‌ای است که بوش و افراد هوادار وی درباره جهانی شدن دارند.^{۱۰} ارتباط بین جهانی شدن و غرب را می‌توان از سخنان متفکران غربی درباره جهانی شدن دریافت.

"مارکس" و "دورکیم" که نیز به نوعی به جهانی شدن توجه داشته‌اند، خاستگاه آن‌را به غرب و به تکامل تمدن آن نسبت داده‌اند. به آن گونه که اولی، وحدت کارگران و ابزار تولید در سطح جهان سرمایه‌داری را مبنای رهایی می‌دانست و دومی، انسان صنعتی را

زیر پایه وحدت جهانی می‌دید.

"گیدنز" هم از چهره‌های برجسته در زمینه جهانی شدن است. او جهانی شدن را نظام جهان‌گیر کشوری می‌نامد که بعد سیاسی و اقتصادی آن به ترتیب بر نظام جهانی و سرمایه‌داری غرب استوار است.

رابرتسون به عنوان یکی از متفکرین مطرح در موضوع جهانی شدن، روند تحول و تکامل جهانی شدن را در شش مرحله توصیف می‌کند که همگی ریشه در حیات اجتماعی غرب دارد. مرحله اول (دوره جنینی): این مرحله در اروپا اتفاق افتاد. آغاز آن، نیمه دوم قرن پانزدهم و پایانش، اوایل قرن هجدهم است. مرحله دوم (دوره آغاز): این مرحله، همانند مرحله اول در اروپا روی داد و تا دهه هفتاد قرن هیجده ادامه یافت.

مرحله سوم (دوره خیزش): در این مرحله که هم زمان با وقوع انقلاب‌های پی در پی صنعتی همراه بود، در کنار توسعه چشم‌گیر جامعه ملی در عرصه‌های داخلی و خارجی، مفهوم جهانی شدن وارد ادبیات سیاسی شد.

مرحله چهارم (دوره تعارض): مرحله چهارم تا ۱۹۶۵ یعنی تا اوج جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب به طول انجامید. مرحله پنجم (آغاز پدیده جهانی شدن): این مرحله از دهه ۱۹۹۰ شروع شد.

مرحله ششم (جهانی شدن): این مرحله نیز به دو مرحله کوچک‌تر تقسیم می‌شود: الف. از ابتدای دهه ۱۹۹۰ تا ورود به دروازه هزاره سوم؛ ب. از حوادث غیر قابل پیش‌بینی ۲۰۰۱ آمریکا (عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر) تا به اکنون.^{۱۱}

جهانی سازی فرهنگی؛ آمریکایی یا اسلامی!

فرهنگ جهانی شدن را می‌توان فرهنگ پسامدرن نامید که دربردارنده غربی شدن یا همان استیلاي کواکولای آمریکایی است. این فرهنگ رسانه‌ای و مصرفی غرب، مبتنی بر کالایی شدن است که در آن مصرف، روش

۱۹۹۲ در اثر معروف

پایان تاریخ و آخرین انسان

می‌گوید:

«دموکراسی لیبرال، شکل نهایی حکومت بشری است و برای ارزیابی

پدیده‌های پیرامونی فقط باید بر اساس

ارزش‌های دموکراسی لیبرال قضاوت کرد.»

نظریهٔ پایان تاریخ، یعنی به کارگیری همه حیطه‌های حیات اجتماعی برای تحول جهان. در این نظریه، دعوا بر سر این نیست که کالاها و ارزش‌های غربی بهتر است یا نه؟ بلکه فوکویاما در پی آن است که چگونه می‌توان نهادها و ارزش‌های غربی را به گونه مطلوب به جهان غیر غرب تعمیم داد و تثبیت کرد. پس نظریه فوکویاما، نظریه مشروعیت بخشی به الگوها، اندیشه‌ها و ساختارهای غربی در سراسر جهان است. بر پایه این نظریه، تولید کالای مطلوب، تنها از ارزش‌ها و نهادهای غربی ساخته است.^{۱۴}

نظریهٔ پایان تاریخ، تبیین کنندهٔ پیروزی جهانی طرز تفکر غربی است. این پیروزی با توجه به پیروی بیشتر کشورهای جهان از سرمایه‌داری به‌عنوان تنها راه توسعهٔ اقتصادی و مردم‌سالاری ثبات سیاسی پایدار، قطعی به نظر می‌رسد. به هر روی نمی‌توان نادیده گرفت که این فرهنگ غربی است که ارزش‌های حاکم

بر کشورهای دیگر را شکل، جهت و عینیت می‌بخشد. این ارزش‌ها، به ابزار تصویرگری جهان در میان توده‌ها و نخبه‌های جهان سوم تبدیل شده و در این بین، تنها کشورهای اندکی در جهان، چون ایران، با پشتوانه‌ای برابر از اندیشهٔ اسلامی، در مقابل اندیشه‌های سلطه‌گرایانه غرب ایستاده است.

جهانی شدن از منظر متفکرین

"آلن تورن" - جامعه‌شناس و متفکر فرانسوی - بر نسبت بین غرب و آمریکا با جهانی شدن تأکید دارد. به اعتقاد وی کسانی که در پی

نظریهٔ پایان تاریخ، تبیین کنندهٔ پیروزی جهانی طرز تفکر غربی است. این پیروزی با توجه به پیروزی بیشتر کشورهای جهان از سرمایه‌داری به‌عنوان تنها راه توسعهٔ اقتصادی و مردم‌سالاری ثبات سیاسی پایدار، قطعی به نظر می‌رسد.

اصولی اظهار وجود است. صدور چنین فرهنگی به بقیه جهان، از طریق گسترش ارتباطات جمعی، یک فرهنگ جهانی پسامدرن به شمار می‌رود.

حاصل این که جهانی‌سازی ریشه در غرب دارد و در غرب متولد شده و بارور گردیده است. اصول و مبانی فکری و فلسفی آن دقیقاً همان اصول و مبانی غرب است. پر واضح است که در رأس این پروژه جهانی‌سازی، آمریکا قرار دارد. ابرقدرتی که در صف پیشتازان امر جهانی‌سازی حرکت می‌کند، اما تا به امروز موفق نبوده است و به عقیده نگارنده هیچ گاه موفق نخواهد شد؛ اگر این نظریه درست باشد، این سؤال پیش می‌آید: حال که آمریکا یا مسیحیت دولتی قادر به رهبری عادلانه‌ی جهان نیست،

پس چه مکتب یا سازمان یا نیرویی از این توانایی برخوردار است؟! پاسخ این سؤال در یک کلمه، و آن هم اسلام است. اما آیا جهانی‌سازی اسلام براساس تعالیم دینی قابل اثبات است؟! این جهانی‌سازی بر چه اصولی استوار است؟ ویژگی‌ها و ابزارهای آن کدام است؟! در پاسخ به سؤالات مذکور،

باید گفت که اسلام جهانی‌تولد یافت، مسلمانان برای جهانی کردن اسلام، بسیار کوشیدند. شیعیان هم دل به حکومت جهانی حجت‌بن‌الحسن (عج) سپرده‌اند. آیات قرآن و روایات اسلامی نیز، فرایند جهانی‌شدن اسلام را مورد تأیید و تأکید قرار داده است.

وقتی که اجتماعات، ملل و تمدن‌ها از طایفه‌گرایی، قوم‌گرایی، ملی‌گرایی و منطقه‌گرایی صحبت می‌کردند؛ اسلام تنها مکتبی بود که از جهان‌شمولی و از جهانی‌سازی و جهانی‌شدن (اسلام) سخن به میان آورد.

در پاسخ به سؤالات مذکور،

باید گفت که اسلام جهانی‌تولد یافت، مسلمانان برای جهانی کردن اسلام، بسیار کوشیدند. شیعیان هم دل به حکومت جهانی حجت‌بن‌الحسن (عج) سپرده‌اند. آیات قرآن و روایات اسلامی نیز، فرایند جهانی‌شدن اسلام را مورد تأیید و تأکید قرار داده است.

مبانی فکری جهان‌شمولی اسلام

بحران امروز جهان و در حقیقت بحران امروزی در غرب این است که جهان‌شمولی مورد حمایت غرب، می‌خواهد ارزش‌ها و اخلاق خود را بر جوامع اسلامی و دیگران تحمیل کند. علاوه بر این، چنین جهان‌شمولی پایه‌های مادی، اقتصادی و تکنولوژیک داشته و فاقد یک تئوری و نظریه پرداز سیاسی و اجتماعی است و همان‌طور که تجربیات و آمار چند دهه‌ اخیر نشان می‌دهد، این‌گونه جهانی‌سازی و جهانی‌شدن از بالا به پایین تحمیل شده است.

مدلسولات چند قرن اخیر غرب بر این اصل تکیه کرده که «صلح» و «دموکراسی» در سطح ملی و بین‌المللی با «توسعه اقتصادی»، با «اتحادیه‌ها» و «بازارهای آزاد» سرمایه‌داری به وجود می‌آید و فقط ارزش‌های سکولاریسم نجات‌دهنده بشریت است. تجربیات جنگهای جهانی اول و دوم، جنگ سرد، فروپاشی شوروی، اختلاف سیاسی و فرهنگی در اتحادیه اروپا و جنگ‌های منطقه‌ای از کره و ویتنام گرفته تا جنگ خلیج فارس و حمله اخیر به عراق؛ این نظریه را بیش از هر موقع بی اعتبار کرده است.

قرن‌ها وقتی که اجتماعات، ملل و تمدن‌ها از طایفه‌گرایی، قوم‌گرایی، ملی‌گرایی و منطقه‌گرایی صحبت می‌کردند؛ اسلام تنها مکتبی بود که از جهان‌شمولی و از جهانی‌سازی و جهانی‌شدن (اسلام) سخن به میان آورد. جهان‌شمولی اسلامی از دو جهت بی‌نظیر است: نخست این که جهان‌شمولی اسلامی از جنبه نظری، مکتبی و تئوریک زاینده یک جهان بینی دقیق و منظم و جامع الهی هست که عدالت بر آن حکم فرما است. دیگر آن که اسلام تنها مکتبی است که به این دیدگاه جهان‌شمولی در تاریخ جنبه عملی داد. ظهور و گسترش اسلام در تاریخ بشریت تأثیر فوق‌العاده‌ای در جهانی‌شدن فرهنگ و اقتصاد و علوم و دانش داشت.

روابط تجاری و اقتصادی و مالی بین‌المللی در سطح محدود بین‌الملل از زمان تاریخ باستان و در قرون وسطی وجود داشته است، ولی اولین سیستم جهانی اقتصادی و بازرگانی و مالی در تاریخ، توسط مسلمانان و در حدود قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی صورت گرفت. جاده ابریشم که از چین تا کرانه‌های دریای مدیترانه ادامه پیدا کرد، در حقیقت یک نماد ملموس از این سیستم اقتصادی جهانی بود. سیصد سال بعد در قرن شانزدهم بود که برای اولین بار سیستم کاپیتالیسم و سرمایه‌داری به عنوان یک نظام جهانی جایگزین سیستم اسلامی گردید.

مبانی فکری و فلسفی تمدن و فرهنگ اسلامی، ره آورد وحی الهی، بعثت انبیا و امامت اولیاست که عقل و فطرت اصیل انسانی بر آن مهر تأیید می‌زند. این مبانی ارکان تمدن اسلامی در چهار قرن گذشته را ساخته و تداوم آن، نوید دهنده جهانی‌شدن تمدن اسلامی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. زهرا پیشگاهی فرد، نگرش ژئوپولیتیک بر پدیده جهانی‌شدن، تئوری نظام‌های فضا - منطقه‌ای (تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۸۰)، ص ۲۲ - ۱۵.
۲. همان.
۳. کیت نش، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دل‌فروز، با مقدمه دکتر حسین بشیریه (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۰) ص ۱۰ - ۱۳.
۴. مالکوم واترز، جهانی‌شدن، ترجمه اسماعیل مردانی (تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹)، ص ۱۰.
۵. محسن عبدالحمید، جهانی‌شدن از منظر اسلامی، ترجمه شاکر لوثی، نگاه حوزه، شماره ۳۴ (۱۵ دی ۱۳۸۰) ص ۹.
۶. عبدالکریم سروش، «مبنا و معنای سکولاریسم» مجله کیان، شماره ۲۶، ص ۸.
۷. اندرووی وود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، ص ۱۶ - ۶۸.
۸. همان.
۹. اندرو وینسنت، ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، ۱۳۷۸، ص ۴۱ - ۶۰.
۱۰. حسین دهشیار، «جهانی‌شدن: تکامل فرایند بُرن‌بری ارزش‌های نهادی غربی»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۸ - ۱۵۷ (مهر و آبان ۱۳۷۹)، صص ۸۴ - ۹۴.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. گفت و گو با آلن تورن، روزنامه ایران (۸ اردیبهشت ۱۳۸۱) ص ۶.
۱۶. برای مطالعه بیشتر رک: کیومرث یزدان‌پناه، «جهانی‌شدن، عوامل و پیامدها»، روزنامه همشهری (۷ اردیبهشت ۱۳۸۱) ص ۱۰.